TRANSCRIPT · EPISODE 193

Short Stories with Peter: The Three Evils

English learning resource · FA

Line-by-line · English + Persian

82 lines

Study task: Listen again and notice the expressions you studied.

Welcome to Short Stories with Peter, from Your English Toolbox.

به داستان هاي كوتاه با پيتر خوش اومدين، از "جعبه ابزار انگليسي شما"

Today, The Three Evils, an adapted Chinese legend about responsibility and change.

امروزه، سه شیطان، یک افسانه چینی در مورد مسئولیت و تغییر است.

This original B1–B2 adaptation is based on a story in The Chinese Fairy Book, published in English in nineteen twenty-one.

این فیلم بر اساس داستانی از کتاب افسانه‌های چینی است که در سال ۱۹۲۱ به زبان انگلیسی منتشر شد.

The traditional tale includes danger and a later tragic event.

داستان سنتی شامل خطر و یک رویداد تراژدی پس از آن است.

This adaptation focuses on the moment when a powerful young man chooses to change his life.

این فیلم بر روی لحظه ای متمرکز است که یک مرد جوان قدرتمند تصمیم می‌گیرد زندگی خود را تغییر دهد.

Listen for the question that turns strength into responsibility.

به سوالي كه قدرت رو به مسئوليت تبديل ميكنه گوش كن.

Long ago, in a village near green hills and a deep river, lived a young man called Chou.

سال‌ها پیش در روستایی نزدیک تپه‌های سبز و رودخانه‌ای عمیق، مرد جوانی به نام چو زندگی می‌کرد.

Chou was strong, fearless and proud of his strength.

چو قوی، بی‌باک و به قدرتش افتخار می‌کرد.

But he used it to frighten people.

ولي ازش براي ترسوندن مردم استفاده كرد

He started arguments in the market and laughed when quieter people moved out of his way.

او در بازار مجادله می‌کرد و وقتی مردم ساکت‌تر از راهش دور می‌شدند می‌خندید.

When the villagers spoke of trouble, they lowered their voices if Chou was near.

هنگامی که مردم در مورد مشکلات صحبت می‌کردند، صداهایشان را پایین می‌آوردند اگر چو نزدیک بود.

There are three evils in our district.

سه تا شیطان توي منطقه ما هستن

One was a tiger that came down from the hills at night.

یکی ببر بود که شبها از تپه ها پایین میامد

Another was a dangerous creature in the river that overturned small boats.

یکی دیگر از موجودات خطرناک در رودخانه بود که قایق‌های کوچک را سرنگون می‌کرد.

Chou heard the elder speaking outside the tea house.

چو شنید که پیرمرد خارج از چایخانه صحبت می‌کند.

A tiger and a river creature are only two problems.

یه ببر و یه موجود رودخانه اي فقط دو تا مشکل هستن

What is the third evil?

شر سوم چیه؟

The third evil lives among us.

شیطان سوم در میان ما زندگی می‌کند.

The elder did not say Chou's name.

پیرمرد اسم "چاو" رو نگفت

No one else did either.

هیچکس دیگه اي هم این کارو نکرد

Chou smiled as if the answer did not matter.

چو لبخند زد انگار که جواب مهم نیست

I will deal with the tiger and the river creature before sunset.

من قبل از غروب آفتاب با اون ببر و موجود رودخانه اي برخورد میکنم

He took a spear and walked into the hills.

یه نیزه برداشت و به سمت تپه ها رفت

The wind moved through the grass, and the village grew quiet behind him.

باد از میان علف‌ها حرکت می‌کرد و روستا پشت سر او آرام می‌شد.

By evening, Chou returned from the hills alone.

در شب، چو به تنهایی از کوهستان برگشت.

He had driven the tiger far from the village.

او ببر را از روستا دور کرده بود.

The next day, he waited beside the river until he could guide the dangerous creature away from the boats.

روز بعد، او در کنار رودخانه منتظر ماند تا بتواند این موجود خطرناک را از قایق‌ها دور کند.

For three days, Chou did not return home.

پس از سه روز، چو به خانه برنگشت.

The villagers thought the river had taken him too.

مردم روستا فکر کردن که رودخانه اون رو هم برده

Perhaps the three evils have finally gone.

شاید سه تا شیطان بالاخره از بین رفتن

Chou stood behind a tree and heard every word.

چو پشت یه درخت ایستاده بود و هر کلمه اي رو مي شنيد

At first, anger rose inside him.

در ابتدا خشم او را برانگیخت.

Then he remembered the silent faces in the market.

بعدش اون چهره هاي ساکت تو بازار رو یادش اومد

He remembered the way children stopped playing when he walked past.

به یاد می‌آورد که بچه‌ها وقتی از کنارش می‌گذشتند بازی کردن را متوقف می‌کردند.

For the first time, he understood the third evil.

برای اولین بار، او شر سوم را درک کرد.

They are afraid of me.

اونا از من میترسن

I thought strength made me important.

فکر میکردم قدرت منو مهم میکنه.

I made their lives smaller.

من زندگیشون رو کوچیک کردم

Chou did not enter the village that night.

چو اون شب وارد روستا نشد

Instead, he travelled to a distant town to speak with a scholar known for his clear advice.

پس از مدتی به یک شهر دورافتاده سفر کرد تا با دانشمندی که برای مشورت‌های روشنش شناخته شده بود صحبت کند.

When he arrived, Chou did not boast about the tiger or the river.

هنگامی که او وارد شد، چو در مورد ببر یا رودخانه فخر فروشی نکرد.

I have caused harm, and I do not know how to become different.

من صدمه زدم، و نميدونم چطوري متفاوت بشم.

Knowing that is a beginning, not an ending.

ميدوني كه اين يه شروعه نه يه پايان

What will you do when no one is watching?

وقتي هيچكس نگاهت نميكنه چيكار ميكني؟

Chou thought for a long time.

چو يه مدت طولاني فكر كرد

I will listen before I speak.

قبل از حرف زدن گوش ميكنم

I will use my strength to protect, not to frighten.

از قدرتم براي محافظت استفاده ميكنم نه ترسوندن

Then begin with the people who have reason not to trust you.

پس با آدمايي كه دليلي دارن كه بهت اعتماد نكنن شروع كن

Chou returned to the village without a spear.

چو بدون نيزه به روستا برگشته بود

At first, nobody welcomed him.

در ابتدا هیچ‌کس از او استقبال نکرد.

He did not demand forgiveness.

او از خداوند آمرزش نمی‌خواست.

He repaired a broken bridge and carried water for an old neighbour.

او یک پل شکسته را تعمیر کرد و برای یک همسایه پیر آب حمل می‌کرد.

When an argument began in the market, he stepped back and let others speak.

وقتی در بازار بحث و جدل شروع شد، او عقب‌نشینی کرد و به دیگران اجازه داد که صحبت کنند.

Days passed, and then weeks.

روزها و هفته‌ها گذشت.

People began to notice that Chou's actions matched his new words.

مردم شروع به متوجه شدن کردند که اعمال چو با کلمات جدیدش مطابقت دارد.

One afternoon, the village elder met him beside the repaired bridge.

یک روز بعد از ظهر، پیرمرد روستا او را در کنار پل تعمیر شده ملاقات کرد.

The tiger is gone from the hills.

ببر از تپه ها رفته

The river is safer for the boats.

رودخانه براي قايق‌ها امن‌تره.

And the third evil chose to become a help.

و سومین شیطان هم انتخاب کرد که کمک کنه

Chou looked at the people crossing the bridge.

چو به مردمي که از پل عبور میکردند نگاه کرد

This time, he did not smile because they were afraid.

این بار او لبخند نزد زیرا آنها ترسیده بودند.

He smiled because they could walk past him without fear.

او لبخند می‌زد چون می‌توانستند بدون ترس از کنارش عبور کنند.

End of the story.

پایان داستان.

Now, let’s dive into the language and break down some of the key vocabulary from the story.

حالا بیایید در این زبان غوطه ور شویم و برخی از واژه های کلیدی را از داستان جدا کنیم.

First, to deal with something means to take action to solve or manage a problem.

اول اینکه، برخورد با چیزی به معنای انجام عمل برای حل یا مدیریت یک مشکل است.

Chou said he would deal with the danger near the village.

چو گفت که با خطرات اطراف روستا برخورد میکنه

At work, you might say, I will deal with that email this afternoon.

در محل کار، ممکنه بگي امروز بعد از ظهر با اون ایمیل برخورد میکنم.

Second, to cause harm means to hurt someone or create damage.

دوم، آسیب زدن به معنای صدمه زدن یا ایجاد خسارت است.

Chou finally admitted that his behaviour had caused harm.

سرانجام چو اعتراف کرد که رفتارش باعث آسیب شده است.

You can cause harm with actions, words or careless decisions.

تو میتوني با کارها، حرف ها یا تصمیمات بي دقت آسیب بزني.

Third, to have reason not to trust someone means that trust needs to be rebuilt.

سوم، داشتن دلیلی برای اعتماد نکردن به کسی به این معنی است که اعتماد نیاز به بازسازی دارد.

The villagers had reason not to trust Chou after his earlier behaviour.

مردم روستا به خاطر رفتار قبلی‌اش به چو اعتماد نکردند.

Trust changes slowly when actions are consistent.

اعتماد به آهستگی تغییر می‌کند هنگامی که اعمال پایدار هستند.

Finally, to match your words means to do what you say you will do.

در نهایت، مطابقت با کلمات شما به این معنی است که آنچه را که می گویید انجام دهید.

Chou's actions matched his promise to change.

کارهای چو با وعده‌هایش برای تغییر همخوانی داشت.

Now, try a sentence of your own.

حالا یه جمله از خودت رو امتحان کن

What is one small action that can rebuild trust?

یه حرکت کوچولو که بتونه اعتماد رو دوباره بسازه چیه؟

When have you seen someone's actions match their words?

کي ديدي که کار یه نفر با حرفاش مطابقت داشته باشه؟

Real change is not one impressive moment.

تغییر واقعی یک لحظه تأثیرگذار نیست.

It is a pattern that other people can see over time.

این الگویی است که دیگران می‌توانند در طول زمان ببینند.

You can find the full transcript, vocabulary and practice at Your English Toolbox.

شما می‌توانید رونوشت کامل، واژگان و تمرین را در Your English Toolbox پیدا کنید.

Thank you for listening, and I will see you in the next story.

ممنون که گوش دادید و تو داستان بعدي ميبينمتون